

# خطرناکی پاسخ دادن و ندادن

## عباس عبیدی

هفته پیش، پس از گذشت چند روز از حمله اسرائیل به کنسولگری ایران در دمشق، در یادداشت کوتاهی توضیح دادم که چرا تا آینده‌ای نزدیک در موضوعات داخلی نخواهم نوشت. علت این بود که تنش خارجی و احتمال بروز جنگ هر چند محدود، بسیار زیاد بود. در چنین شرایطی پرداختن به هر مساله دیگر به جز این موضوع، نه منطقی است و نه پذیرفتنی و چه بسا پرداختن به برخی مسائل داخلی با ابهاماتی از جمله همراهی با بیگانگان همراه شود. پس اگر در موضوعات مهم داخلی نتوان نوشت، منطقا باید درباره مساله جنگ نوشت و چون نسبت به سیاست خارجی ایران در این مورد نیز نقد دارم لذا نوشتن در این باره و در شرایط درگیری نظامی نیز شاید درست نباشد. اکنون یک هفته گذشته است و به نظر می‌رسد که تنش و درگیری مذکور فروکش کرده است. هرچند وعده‌های پاسخ همچنان برقرار است و شاید امروز صبح که این یادداشت را می‌خوانید پاسخ داده شده باشد، ولی تا هنگامی که این پاسخ‌ها با نیروهای منطقه‌ای انجام می‌شود، مساله حاد نخواهد شد. در این یادداشت می‌گویم که منطق نگاه خودم را نسبت به مساله اسرائیل و اینکه بحران در چارچوب کنونی سیاست ایران حل‌نشده است، توضیح بدهم و اینکه چرا معتقدم تنش موجود دیر یا زود به درگیری خواهد انجامید و خطرات این وضعیت، حداقل برای ایران حتی بدتر از درگیری نظامی میان دو طرف است. ابتدا بگویم که برخلاف تصور رایج معتقدم که حمله اسرائیل در اصل واکنشی بوده است و نیازی به پاسخ و واکنش ایران ندارد. اسرائیل در جریان جنگ غزه بزرگ‌ترین لطمه نظامی و حیثیتی و سیاسی را از سال 1948 تاکنون متحمل شده و هنوز نیز از زیر بار این ضربه خارج نشده است. درست یا نادرست آنان حداقل بخشی از این وضع را محصول سیاست‌های ایران می‌دانند و اقدامات خود را واکنشی به این وضعیت معرفی می‌کنند. پس معتقدم که نیازی به پاسخ نظامی ایران نیست، ولی چرا افکار عمومی فقدان چنین پاسخی را به منزله شکست شعارهای ایران می‌دانند؟ چند علت دارد؛ اول، انتظارات بیهوده و شعاری که طرفداران وضع موجود می‌دهند؛ به ویژه حرف‌هایی که در زمان دولت روحانی می‌زدند. گویی روحانی باید پاسخ می‌داد و نداد، درحالی‌که همان زمان هم دولت

بی‌اطلاع از اقدامات متقابل از سوی حکومت بود. نمونه آن، حمله موشکی به عین‌الاسد است. آنان با مواضع تبلیغاتی و نابخردانه خود انتظارات را بالا می‌بردند و امروز در باتلاق آن شعارها گیر کرده‌اند. علت دیگر تفاوت ماهوی حمله اسرائیل است. گرچه اسرائیل تاکنون هیچ کدام از حملات را در داخل خاک ایران یا سوریه به عهده نگرفته است، ولی روشن است که اینها همه به وسیله اسرائیل انجام می‌شود. اتفاقاً زدن کنسولگری ایران در سوریه از حیث اقدام نظامی و جنگی به مراتب کم‌اهمیت‌تر از ترور فخری‌زاده در کنار گوش تهران بود، ضمن اینکه این حملات نه فقط اقدامی نظامی محسوب می‌شوند، بلکه ابعاد اطلاعاتی آن بسیار مهم‌تر و خطرناک‌تر هستند. درحالی‌که اقدامات تهران هیچ کدام مستقیم نیست و با حمایت نیروهای منطقه‌ای انجام می‌شود. متأسفانه مواردی هم هست که ربطی به ایران ندارد و برخی افراد نابخردانه به عهده می‌گیرند!! علت سوم نیز کوشش ایران برای پرهیز از تقابل مستقیم است، زیرا این نوع تقابل معنای خاص خود را دارد و نیروهای جهانی را درگیر ماجرا می‌کند و ایران مطلقاً از آن استقبال نمی‌کند و این نکته‌ای است که اسرائیل نیز می‌داند، به همین علت می‌کوشد که مستقیم ولو غیررسمی وارد درگیری شود؛ برخلاف ایران که غیرمستقیم و غیررسمی عمل می‌کند. رفتار اسرائیل گرچه غیررسمی است حتی مسوولیت حمله به کنسولگری را هم نپذیرفته است، ولی هیچ کس شکی در انجام آنها از سوی اسرائیل ندارد، همچنان که اغلب اقدامات ایران نیز چنین است، گرچه مواردی پیش می‌آید که ربطی به ایران ندارد و ایران باید ثابت کند که مربوط به ایران نیست، مثل اقدام ماه‌های گذشته علیه پایگاه امریکایی در جنوب سوریه و شمال اردن. مشکل سیاست ایران در این مساله چیست؟ اسرائیل کشوری عضو سازمان ملل متحد است؛ کشورهای جهان حتی اغلب کشورهای عربی و اسلامی آن را به صورت کامل یا ضمنی به رسمیت می‌شناسند. درحالی‌که ایران نه تنها آن را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه مبلّغ نامشروع بودن آن نیز هست و به صورت روشن در این چارچوب نیز گام بر می‌دارد. این سیاست دو مشکل جدی دارد؛ اول اینکه، امکان استفاده از ظرفیت‌های بین‌المللی رسمی علیه اسرائیل را از ایران سلب کرده است. یکی از عجایب این است که پس از حمله اخیر به کنسولگری ایران، در جلسه رسیدگی شورای امنیت شرکت می‌کنند درحالی‌که موجودیت آن کشور را به رسمیت نمی‌شناسند و حتی قادر نیستند علیه آن به مراجع بین‌المللی حقوقی شکایت کنند. در مجموع زبان دیپلماتیک آنان در مواجهه با اسرائیل الکن می‌شود. مشکل دوم مهم‌تر است؛ اسرائیل می‌داند که بهترین راه برایش به چالش کشیدن مستقیم ایران است؛ چیزی که ایران به علل

روشنی از آن پرهیز دارد. بنابراین اسراییل می‌داند که ظرفیت بالا بردن دوز چنین حملاتی را دارد و چنین حملاتی ایران را در موقعیت بدتری از حیث پاسخ دادن قرار می‌دهد و با وقوع این‌گونه حملات، امکان دادن پاسخ همسنگ و مناسب از نیروهای نیابتی نیز وجود ندارد. بنابراین گرچه می‌توان علت عدم پاسخگویی مستقیم ایران را فهمید و حتی از آن دفاع کرد، ولی پاسخ ندادن نیز، طرف اسراییلی را تشویق به انجام اقدامات بیشتری می‌کند و از این نظر پاسخ ندادن نیز تبعات منفی دارد. استفاده از گزاره پاسخ بازدارنده نیز در اینجا مصداق ندارد و اشتباه است، زیرا بازدارندگی یا از طریق تسلیحات اتمی محقق می‌شود مثل آنچه که میان دو بلوک شرق و غرب یا هند و پاکستان دیده می‌شود، یا براساس به رسمیت شناختن موجودیت یکدیگر و موازنه قدرت کلاسیک نظامی است، مثل ترکیه و یونان که در هر دو نوع بازدارندگی هزینه‌های جنگ بسیار بیشتر از منافع آن حتی در صورت پیروزی است. ولی بازدارندگی از طریق تسلیحات متعارف با کشوری که موجودیت آن را به رسمیت نمی‌شناسند یا خواهان نابودی آن هستند بی‌معناست و قابل اجرا نیست. بنابراین دیر یا زود به مرحله‌ای می‌رسیم که ظاهراً تاکنون از آن پرهیز کرده‌ایم. راه‌حل چیست؟ جز تغییر سیاست‌های کلان منطقه‌ای هیچ راهی مانع درگیری احتمالی نخواهد شد.

منبع: روزنامه اطلاعات 26 آبان 1403